

خدا جون سلام به روی ماهت...

مایکل وی آخرین درخشش



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!



ماکیلا وکلا

آخرین درخشش

ریچارد پُل اوانز
فرانک معنوی امین

سرشناسه: اوانز، ریچارد پل، ۱۹۶۲ - م.
Evans, Richard Paul
عنوان و نام پدیدآور: مایکل وی: آخرین درخشش / نویسنده ریچارد پل اوانز؛ مترجم فرانک معنوی امین.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری: ۳۹۰ ص؛ ۲۰×۱۴/۵ س. م.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۰۶۳-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: Michael Vey. 7, The Final Spark.
موضوع: داستان‌های کودکان (آمریکایی) -- قرن ۲۰ م.
موضوع: Children's stories, American -- 20th century
شناسه‌ی افزوده: معنوی امین، فرانک، ۱۳۶۴ - مترجم
رده‌بندی کنگره: PS۳۵۵۲
رده‌بندی دیویی: ۸۱۳/۵۴ [ج]
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۷۴۶۹۱۳۴
۷۱۶۷۷۰۱



انتشارات پرتقال

مایکل وی ۷: آخرین درخشش

نویسنده: ریچارد پل اوانز

مترجم: فرانک معنوی امین

ناظر محتوایی: آزاده کامیار

ویراستار ادبی: فاطمه فدایی حسین

ویراستار فنی: آزاده دهقانی - مرجان تورانی

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: نیلوفر مرادی

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: مینا فیضی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۰۶۳-۴

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۰

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: شاد رنگ

قیمت: ۷۶۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com

برای دختر با استعدادم، چنا اوانز ولچ
(نویسنده‌ی کتاب عشق و ژلاتو) که در این هفت
سال کمک کرد و به مایکل وی زندگی بخشید.
ر.پ



پرونده: نوجوان‌های الکتریکی

مایکل وی

قدرت: می‌تواند با تماس مستقیم یا از طریق رسانا به مردم شوک الکتریکی وارد کند. این قابلیت را هم دارد که قدرت دیگر بچه‌های الکتریکی را جذب کند.

مایکل قوی‌ترین نوجوان در میان دیگر نوجوان‌های الکتریکی و رهبر الکتروکلن^۱ است. قدرت او پیوسته افزایش می‌یابد. او به سندرم تور^۲ مبتلا است؛ نوعی اختلال عصبی که منجر به تیک زدن یا دیگر حرکات غیرارادی بدن می‌شود. محققان الِجن معتقدند تیک‌های مایکل به نوعی با الکتریسته‌اش مرتبط است.

۱. Electroclan؛ گروهی که مایکل در ابتدا با تایلور و اوستین تشکیل داد و اکنون تعداد اعضایش از ده نفر هم بیشتر شده است.

2. Tourette

اوستین لیز^۱

قدرت: غیرالکتریکی^۲ - انسان غیرالکتریکی است.

اوستین بسیار هوش است. ضریب هوشی اش ۱۵۵ است، یعنی از نظر هوشی با برندگان جایزه‌ی نوبل در یک رده قرار می‌گیرد. او یکی از سه عضو اولیه‌ی الکتروکلن و صمیمی‌ترین دوست مایکل است.

تایلور ریدلی

قدرت: می‌تواند به طور موقت سیناپس‌های الکتریکی مغز را به هم ریخته و باعث گیجی شخص شود. همچنین می‌تواند ذهن افراد را بخواند. تایلور یکی از سه عضو اولیه‌ی الکتروکلن است. او و مایکل زمانی که دانش‌آموز دبیرستان مریدیان بودند، قدرت‌های همدیگر را کشف کردند.

آبیگیل

قدرت: می‌تواند با تحریک بخش‌های خاصی از مغز، به صورت موقت درد را کم یا متوقف کند. البته برای اعمال قدرت باید شخص را لمس کند. آبیگیل به دلیل سرپیچی از دستورات هتچ^۳، به همراه ایان و مک‌کینا^۴، سال‌ها در الجن زندانی بود. او بعد از فرار از زندان آکادمی الجن، معروف به برزخ، به الکتروکلن ملحق شد.

بریان^۵

قدرت: می‌تواند الکتریسیته‌ای بسیار متمرکز ایجاد کند که او را قادر می‌سازد اشیا، مخصوصاً فلز، را بپرد.

1. Ostin Liss

۲. Nonel: نامی که هتچ روی انسان‌های معمولی که قدرت‌های الکتریکی ندارند گذاشته است.

۳. Hatch: رئیس شرکت الجن

4. McKenna

5. Bryan

بریان یکی از نورانی‌های^۱ هتچ است که بیشتر اوقاتش را به بازی‌های کامپیوتری و اذیت کردن کایلی می‌گذراند.

کیسی

قدرت: می‌تواند با استفاده از الکتریسیته، از فاصله‌ی نسبتاً دور، عضلات افراد را منقبض یا آن‌ها را میخکوب کند.

کیسی یکی از قوی‌ترین بچه‌های الکتریکی و تنها بچه‌ای است که مقاومت، پیش از الجن او را پیدا کرده. از چهارسالگی با صدای^۲ زندگی می‌کند. شغلش، علاوه بر شرکت در مأموریت‌های ویژه و محافظت از صدا، زیر نظر گرفتن بچه‌های الکتریکی است. او به خوبی از تمام قدرت‌ها و پیشینه‌ی نورانی‌ها و الکتروکلن اطلاع دارد. کیسی یکی از طرفداران بزرگ مایکل وی است.

گریس

قدرت: یک هارد دیسک^۳ انسانی است که می‌تواند حجم زیادی از اطلاعات را ذخیره و منتقل کند.

گریس با الجن زندگی می‌کرد ولی وقتی الکتروکلن، هتچ و آکادمی الجن را شکست داد، به آن‌ها ملحق شد. در حال حاضر با گروه مقاومت همکاری و زندگی می‌کند، ولی زیاد در مأموریت‌های الکتروکلن حضور نداشته است.

ایان

قدرت: ایان نابینا است ولی می‌تواند با استفاده از مکان‌یاب الکتریکی همه‌چیز را ببیند. این همان شیوه‌ای است که کوسه‌ها و مارماهی‌های برقی از آن برای دیدن در اعماق آب‌های گل‌آلود و تیره استفاده می‌کنند.

۱. Glow؛ نورانی، نامی است که هتچ به دلیل درخشش بدن بچه‌های الکتریکی، به آن‌ها داده است.

۲. رهبر مخفی گروه مقاومت

او به دلیل سرپیچی از فرمان هتچ، سال‌ها به همراه ایگیل و مک کینا زندانی بود. بعد از فرار از زندان آکادمی الجن، معروف به برزخ، به الکتروکلن ملحق شد.

جک

قدرت: غیرالکتریکی یا انسان غیرالکتریکی است.
جک بیشتر وقتش را در باشگاه می‌گذراند و از نظر جسمانی بسیار قوی است. در رانندگی و شناخت ماشین‌ها هم سررشته دارد. ابتدا یکی از کسانی بود که در مدرسه مایکل را اذیت می‌کرد، ولی بعد از آنکه از مایکل رشوه گرفت تا به او برای نجات مادرش از دست دکتر هتچ کمک کند، به الکتروکلن ملحق شد.

کایلی

قدرت: کایلی با توانایی ایجاد نیروی الکترومغناطیس متولد شده و اساساً یک آهن‌ربای انسانی است.
او یکی از نورانی‌های هتچ است که بیشتر وقتش را صرف خرید با بهترین (و تنها) دوستش، تارا می‌کند.

مک کینا

قدرت: می‌تواند نور و گرما تولید کند و بدنش را بیشتر از سه هزار کیلوین^۱ گرم کند.
مک کینا که حاضر نبود از دستورات هتچ پیروی کند، به همراه ایان و ایگیل سال‌ها در زندان الجن زندانی بود. او بعد از فرار از زندان آکادمی الجن، معروف به برزخ، به الکتروکلن ملحق شد.

^۱ kelvin؛ با نماد k مقیاس اندازه‌گیری دما است.

نیشل^۱

قدرت: نیشل مانند یک میدان الکتریکی عمل می‌کند و علاوه بر شناسایی قدرت‌های دیگر بچه‌های الکتریکی، می‌تواند قدرت‌های آن‌ها را نیز از بدنشان بیرون بکشد. همچنین می‌تواند مانند تسلا، تا حدی قدرت‌های دیگر بچه‌ها را هم تقویت کند. هیچ‌کس از نیشل استفاده نمی‌کرد تا بر بچه‌های الکتریکی تسلط داشته باشد و اعمال قدرت کند تا اینکه در جنگ، آکادمی الجن، نیشل را رها کرد. الکتروکلن با وجود نگرانی همه‌ی اعضایش، از نیشل درخواست کرد تا در عملیات نجات ازدهای یشمی به آن‌ها ملحق شود. پس از این عملیات نیشل به یکی از اعضای وفادار الکتروکلن تبدیل شد.

کوئنتین

قدرت: می‌تواند پالس‌های الکترومغناطیسی مجزا تولید کند که به او امکان می‌دهد تا شعاع هجده متری هر وسیله‌ی الکتریکی را از کار بیندازد. کوئنتین باهوش است و پیش از اینکه به الجن پشت کند، دیگر اعضای الجن، بعد از هیچ، اون را به رهبری می‌شناختند. کوئنتین در حال حاضر یکی از اعضای الکتروکلن است.

تانر

قدرت: مداخله در سیستم مسیریابی الکترونیکی هواپیماها که منجر به خرابی و سقوط آن‌ها می‌شود. قدرت‌های تانر آن قدر پیشرفته است که می‌تواند این کار را از روی زمین هم انجام بدهد. پس از آنکه الجن سال‌ها با او بدرفتاری کرد، الکتروکلن او را از نیروگاه استارسورس^۲ پرو نجات داد. پس از نجات مدتی با مقاومت ماند تا بهبود پیدا کند. تانر در جنگ هادس کشته شد.

1. Nichelle

۲. Starsource؛ نیروگاه‌های الجن که در آنجا با استفاده از موش‌های الکتریکی، نیروی برق تولید می‌شود.

تارا

قدرت: قدرت‌های تارا مشابه خواهر دوقلویش، تایلور است؛ به این معنی که می‌تواند در عملکرد الکتریکی معمول مغز اختلال ایجاد کند. تارا بر اثر سال‌ها تمرین و افزایش قدرت‌هایش یاد گرفته با تمرکز بر بخش‌های خاصی از مغز، احساساتی نظیر ترس و لذت در انسان ایجاد کند.

تارا همچنین با همکاری دانشمندان الجن یاد گرفته است توهم‌های ذهنی به وجود آورد. یکی از ویژگی‌های این توانایی (در بین چندین ویژگی مختلف) این است که می‌تواند کاری کند افراد به شکل هرچیز یا هرکس دیگری به نظر بیایند. تارا یکی از نورانی‌های سابق هتچ است. پس از تولد، دو خانواده‌ی مختلف او و خواهرش را به فرزندخواندگی پذیرفتند. تارا از شش سالگی با هتچ و الجن زندگی می‌کرد تا اینکه الکتروکلن نجاتش داد.

تسا

قدرت: قدرت‌های تسا نقطه‌ی مخالف قدرت‌های نیشل است. تسا این توانایی را دارد که قدرت‌های دیگر بچه‌های الکتریکی را تقویت کند. او از نیروگاه استارسورس الجن در پرو فرار کرد و شش ماه در جنگل‌های آمازون با قبیله‌ای بومی به نام آماکارا زندگی کرد. پس از اینکه آماکاراها مایکل را از دست الجن نجات دادند و او را به تسا رساندند، تسا به الکتروکلن ملحق شد.

تورستین^۱

قدرت: یکی از بی‌رحم‌ترین و مرگبارترین بچه‌های الکتریکی که می‌تواند ماکروویو یا ریزموج^۲ تولید کند.

تورستین یکی از نورانی‌های سابق هتچ است که در ساخت اولین نیروگاه

1. Torstyn

۲. امواج الکترومغناطیسی با طول موجی کمتر از امواج رادیویی

استارسورس برای الجن بسیار سودمند بود. با اینکه تورستین و کوئنتین در ابتدا دشمن بودند، ولی او اکنون به کوئنتین وفادار است و محافظت از او را بر عهده دارد. تورستین از فرمان هتچ سرپیچی کرد و به الکتروکلن ملحق شد.

وید

قدرت: غیرالکتریکی یا انسان غیرالکتریکی است.
وید بهترین دوست جک بود و هم‌زمان با او به الکتروکلن ملحق شد. او در پرو در حمله‌ی ناگهانی نیروهای الجن کشته شد.

زئوس

قدرت: می‌تواند از اعضای بدنش، الکتریسیته پرتاب کند.
الجن زئوس را در کودکی از خانه‌اش دزدید و او سال‌ها به‌عنوان یکی از نورانی‌های هتچ زندگی کرد. وقتی الکتروکلن از آکادمی فرار می‌کرد، زئوس به این گروه ملحق شد. نام واقعی او لئونارد فرنک اسمیت است.



بخش اول



دیوید ولچ^۱، اگ^۲ سابق، تنها روی عرشه‌ی ژول^۳ ایستاده بود و با دوربین، جزیره‌ی زندان هادس را تماشا می‌کرد که داشت در آتش می‌سوخت. به هر طرف که نگاه می‌کرد، مرگ بود. همان تک‌وتوک درخت و گیاهی که الجن روی جزیره باقی گذاشته بود، هنوز داشتند می‌سوختند یا به شکل کپه‌های قرمز و نارنجی خاکستر می‌گذاختند. اسکلت و استخوان زغال‌شده‌ی انسان، مثل خاشاک پس از طوفان، در دشت پراکنده شده بود. بیشتر شن‌های جزیره حالا ذوب و به شیشه تبدیل شده بود. هر کجا نور آفتاب از میان ابرهای طوفانی در حال گذر روی این دانه‌های بلوری شن می‌افتاد، منشوری لرزان از طیف‌های مختلف رنگ، بازمی‌تاباند. اگر منظره آن‌قدر دهشتناک نبود، زیبا به نظر می‌رسید.

1. David Welch

۲. EGG: Elgen Global Guard؛ نگهبان جهانی برگزیده. تعداد محدودی از افراد منتخب هتج هستند که پس از هتج و بچه‌های الکتریکی، بالاترین مقام را در الجن دارند.

۳. Joule؛ کشتی سابق الجن

در گوشه‌ای از ساحل بلورین، تنها نشانه‌های زندگی، به چشم می‌خورد: بومیان جزیره‌ی تووالو که همراه الکتروکلن، از یورش الجن نجات پیدا کرده و قبل از انفجار، به پناهگاه زیرزمینی رفته بودند. ولج برای آن‌ها آب و غذا و قایق‌های نجات ژول را باقی گذاشته بود تا بتوانند به جزیره‌هایشان برگردند. رهبرشان ایل سالونی، نوه‌ی نخست‌وزیر سابق تووالو (که به دستور هتج او را در پایتخت تووالو، به حبس ابد محکوم کردند و در قفس میمون‌ها انداختند) از راه دور به ولج سلام نظامی داد. ولج دوربینش را پایین آورد و با حرکت دست پاسخش را داد. جک از برجک زیردریایی که پشت سر ولج بود بالا آمد و گفت: «همه زیر عرشه هستن. همه اینجان.»

«همه؟»

جک با صدای گرفته جواب داد: «همه‌ی اون‌هایی که زنده موندن.» ولج دوباره دوربین را بالا برد و افق شمالی جزیره را در پی نشانه‌ای از الجن بررسی کرد. از نیرویی که زمانی آن‌قدر دهشتناک به نظر می‌رسید، هیچ اثری نبود. حداقل چیزی به چشمش نمی‌آمد که هنوز زنده باشد. «خب. بیاین از اینجا بریم.»

ولج دنبال جک از برجک ژول پایین رفت و بالای نردبان مکث کرد تا پیستون‌های هیدرولیک دریچه را ببندد. گیره‌های بادی فیس‌سیسی کردند و تیلیک دور ولج بسته شدند. دریچه محکم چفت شد. بعد ولج رفت به ناوبر یا همان اتاق کنترل ژول، پیش بقیه.

وقتی ولج از نردبان روی سطح فلزی کف کشتی قدم گذاشت، به کاپیتان کشتی گفت: «ما رو ببر پایین.»

با اینکه ژول روی آب پانزده‌گره سریع‌تر حرکت می‌کرد، ولج نمی‌خواست خطر دیده شدن را بپذیرد. نمی‌دانست به‌جز خدمه‌ی ژول که او رهایشان کرده بود، دیگر چه کسی نجات پیدا کرده. حتی نمی‌دانست هتج هنوز زنده است

یا نه. شاید هیچ کس زنده نمانده بود. با این حال، خطر کردن معنی نداشت. کاپیتان جواب داد: «بله، قربان.» و توی میکروفنش گفت: «بیست متر پایین».

با احتساب کاپیتان، پنج الجنی و یک نفر خدمه‌ی اهل فیجی هنوز روی ژول بودند. ولج و نورانی‌هایش، کوئنتین، تارا، تورستین و کیسی، دوازده ساعت قبل کنترل ژول را به دست گرفتند. هفده خدمه‌ی کشتی را خلع سلاح کردند و همه را به جز کاپیتان ژول و چهار خدمه‌ای که برای راه انداختن کشتی لازمشان داشتند، از کشتی بیرون کردند.

ولج همچنین جی. دی. را، همان کاپیتان قایقی که به الکتروکلن خیانت کرده و آن‌ها را وارد دام الجن کرده بود، با خدمه‌اش به همراه افراد الجن بیرون کرد.

جی. دی. همان‌طور که به تنها قایق نجاتی که ولج برایشان گذاشته بود چنگ می‌زد گفته بود: «من رو اینجا ول نکن، مرد. من کمکت کردم این کشتی رو بگیری.»

ولج در پاسخ گفته بود: «همین که گذاشتم زنده بمونی شانس آوردی. ولی خیلی به شانس عادت نکن. وقتی هتج بفهمه بهمون کمک کردی کنترل ژول رو به دست بگیریم، تو رو به خورد موش‌هاش می‌ده.»

جی. دی. گفته بود: «شما همه‌تون می‌میرین، عین یه مشت موش کثیف.» ولج بدون هیچ حسی به او نگاه کرده بود. «همه یه روزی می‌میرن. فقط بعضی‌ها زودتر از بقیه. بعضی‌ها هم ذره‌ذره.»

جی. دی. با تنفر به ولج نگاه کرده بود. «من همون جور می‌میرم که خودم انتخاب می‌کنم. هیچ کس به جز خودم جونم رو نمی‌گیره.» جی. دی. بعد از این حرف قایق را رها کرده بود، در اعماق امواج دریای سیاه فرو رفته و دیگر بالا نیامده بود.

ولج با خودش گفته بود: «این هم آخر و عاقبت خیانتکار.»
کوئنتین با ای‌ام‌پی^۱ موتور بیرونی و رادیوی قایق را از کار انداخته بود که الجن نتواند تا چند ساعت دیگر کسی را خبر کند؛ می‌خواست با این کار فرصت کافی به ولج و نورانی‌ها بدهد تا برگردند به هادس و دوستانشان را نجات بدهند. البته اگر دوستانشان هنوز زنده بودند. آن‌ها حتی پنجاه کیلومتر دورتر از هادس، صدای انفجار عظیم را شنیدند و نورش را دیدند. اولین چیزی که به ذهن ولج رسید این بود که هتج یک‌جور وسیله‌ی هسته‌ای منفجر کرده تا جزیره را نابود کند. ولی انفجار، ابر قارچی درست نکرد و به‌جز درخشش ناگهانی، هیچ مدرکی نبود که نشان‌دهنده‌ی استفاده از سلاح هسته‌ای باشد. آن‌ها تا مطمئن نمی‌شدند که هیچ‌کدام از دوستانشان زنده مانده‌اند یا نه، از جزیره نمی‌رفتند.

چند ساعت بعد، وقتی ولج و همراهانش در ساحل هادس ژول را به سطح آب آوردند، نمی‌توانستند چیزی را که می‌دیدند باور کنند. تمام قایق‌های الجن یا غرق شده بودند یا روی سطح آب می‌سوختند. وقتی الکتروکلن را دیدند که در ساحل کنار هم جمع شده بودند، خیالشان راحت شد.
ولج و کوئنتین با قایق به ساحل رفتند تا دوستانشان را از جزیره بردارند. کیسی و تورستین و تارا هم ماندند تا مواظب کشتی باشند.
ده دقیقه بعد از اینکه ولج و کوئنتین از کشتی پیاده شدند، یکی از خدمه‌ی الجن به کیسی نزدیک شد. «سلام، عزیزم. ما خیلی وقته توی این کشتی گرفتاریم.»
کیسی گفت: «به من نگو عزیزم. یه قدم دیگه هم جلو نیا.»
مرد همین‌طور جلو آمد. «دختر کوچولویی مثل تو چطوری می‌خواد جلوی مرد گنده‌ای مثل من رو بگیره؟»
کیسی لب‌هایش را جمع کرد. «خودت خواستی.» و کل بدن مرد، از جمله ریه‌هایش، را خشک کرد. مرد تلّپی افتاد زمین.

۱. EMP: Electromagnetic Puls. امواج الکترومغناطیسی

وقتی کیسی ره‌ایش کرد، نفس‌نفس‌زنان گفت: «خواهش می‌کنم دوباره این کار رو نکن.»

«وقتی بهت می‌گم جلو نیا، یعنی جلو نیا. دفعه‌ی بعد نمی‌ذارم دوباره نفس بکشی. عمراً. گرفتی چی شد؟»
«بله، خانم.»

کیسی لب‌خند طعنه‌آمیزی زد و گفت: «خانم؟ پس عزیزم چی شد؟»

* * *

جک آخر از همه سوار کشتی شد و نوجوان‌ها را گوشه‌ی اتاق کنترل جمع کرد. اتاق پر بود از صداها‌ی حاکی از ناراحتی؛ گریه و زاری و آه و ناله. مخصوصاً تایلور که اصلاً نمی‌شد آرامش کرد و یک‌بند می‌گفت: «مایکل، مایکل.»
مک‌کینا دست‌هایش را دور تایلور حلقه کرده بود و دوتایی آرام به عقب و جلو تاب می‌خوردند.

تایلور گفت: «باورم نمی‌شه رفته.»

مک‌کینا اشک‌هایش را پاک کرد. «من کل این قضیه رو باورم نمی‌شه.»
اوستین، ساکت آن‌ها را تماشا می‌کرد، آن‌قدر درگیر احساسات بود که نمی‌توانست حرفی بزند. چشم‌هایش قرمز و پف‌کرده بود.

جک گفت: «می‌دونستم قلبش، قلب یه قهرمانه. از همون لحظه که اومد دم خونه‌مون تا ازم بخواد ببرمش کالیفرنیا می‌دونستم.»

درست در همین لحظه کیسی وارد اتاق کنترل شد. نگاهی به دورتادور اتاق انداخت و بعد پرسید: «مایکل کجاست؟»

از سکوت همه فهمید اتفاق بدی افتاده. دستش را جلوی دهانش گرفت و گفت: «وای، نه.»

کوئنتین گفت: «نجات پیدا نکرد.»

کیسی زد زیر گریه، بعد به تایلور نگاه کرد و گفت: «خیلی متأسفم.»
کیسی به تایلور نزدیک شد و همدیگر را بغل کردند.

تایلور گفت: «می‌دونم مایکل واسه تو هم مهم بود.»

«من...»

تایلور، نرم و ملایم، ادامه داد: «مایکل پسر خوبی بود. همه دوستش داشتن.»
ایان گفت: «فقط مایکل رو از دست ندادیم، جرواسو^۱ و تانر هم رفتن.»
جک بغضش را قورت داد و جلوی اشک‌هایش را گرفت. جرواسو بیشتر از پدر واقعی‌اش، برای او پدری کرده بود. ابیگیل به جک نزدیک شد تا با استفاده از قدرتش، درد او را تسکین دهد.

جک گفت: «لطفاً نکن. می‌خوام درد رو حس کنم.»

ابیگیل قدرتش را متوقف کرد. «درک می‌کنم.»

جک یواشکی چشم‌هایش را پاک کرد و به بقیه نگاهی انداخت. «جرواسو بهم گفته بود وقتی دوره‌ی تعلیمی تکاوری رو می‌گذروند، گروه‌بان مسئولش بهشون گفته بود جایی که قراره برن یه جهنم واقعیه. فقط این دلداری شون می‌داد که همون موقع هم توی جهنم بودن، پس دیگه خیلی مهم نبود.» جک چشم‌هایش را مالید. «اگه بهشتی در کار باشه، فکر کنم واسه قهرمان‌ها ورودی ویژه داشته باشه.»
ژوس گفت: «من هم نظرم همینه. همین‌جوری هم تعدادشون کمه.»
ولچ گفت: «ما یه روزی برمی‌گردیم. وقتی دنیا عوض شده باشه. واسه هر سه‌تاشون یادبود می‌سازیم. بعد تمام دنیا می‌فهمن اون‌ها چه از خودگذشتگی‌ای کردن.»

امیدی در حرف‌های ولچ بود. بعد از چند دقیقه ادامه داد: «حتماً همه خسته‌این. یه خرده استراحت کنین.» و رو کرد به تارا. «اون‌ها رو ببر محل خوابشون.»

تارا گفت: «بله، قربان. دنبالم بیاین.»

ولچ گفت: «به‌جز کیسی. تو پیش من بمون. کمی پشتیبانی لازم دارم.»

«بله، قربان.»

باقی نوجوان‌ها به‌خط شدند و دنبال تارا از اتاق کنترل بیرون رفتند.

۱. Gervaso: کهنه‌سربازی که به مایکل در بهبود نیروهایش کمک کرده بود.

هیچ کدامشان تا حالا چیزی شبیه ژول ندیده بودند؛ که البته جای تعجب نداشت. ژول تنها کشتی در نوع خودش بود، ترکیبی از گاو صندوق، کشتی و زیردریایی. تنگ و باریک بود و هیچ پنجره‌ی گردی به بیرون نداشت. هوای تصفیه‌شده دائم در کل کشتی پمپاژ می‌شد و پژواک صدای هیس‌مانندش مدام در اتاق‌ها به گوش می‌رسید. دیوارها همه فلز پرچ‌شده بودند و کفیوش کلفت لاستیکی صدای قدم‌های آن‌ها را کم و خفه می‌کرد.

تارا آن‌ها را به راهروی باریکی برد. از محل استراحت فرمانده گذشت، رسید به دو اتاق پر از تخت‌های چندطبقه و وارد اتاق اول شد. کابین را که پهنایش سه متر و نیم بود، فقط برای خوابیدن طراحی کرده بودند و تخت‌هایی با چهارچوب لوله‌ای و تشک‌های شبیه ترامپولین دو طرف اتاق گذاشته بودند. تخت‌خواب‌ها از یک طرف با قلاب به دیوار وصل بودند و سمت دیگرشان با زنجیر از سقف آویزان بود. در هر ردیف، چهار طبقه تخت قرار داشت که هر کدام کمتر از یک متر با تخت بالایی فاصله داشتند و تخت‌های طبقه‌ی اول فقط هفت سانتی‌متر بالاتر از کف اتاق بودند.

تارا گفت: «ما اینجا می‌خوابیم. تنگه ولی ژول عملاً زیردریاییه. اینجا همه‌چی تنگه. ولج می‌خواد ما همه توی یه اتاق بمونیم تا بتونیم خدمه‌ی الجن رو توی اون یکی اتاق زندانی کنیم.»

جک گفت: «من که برام مهم نیست کجا بخوابم، فقط دلم می‌خواد بتونم افقی بشم. حس می‌کنم دارم تو خواب راه می‌رم.» بعد کفش‌هایش را درآورد، از لبه‌ی تخت‌های پایینی به جای پله استفاده کرد و رفت روی تخت آخر. همه برای خودشان تخت انتخاب کردند به جز تایلور که همین‌طور وسط اتاق ایستاده بود، انگار گم شده باشد.

ابیگیل گفت: «بیا، عزیزم. باید استراحت کنی. یه کم استراحت کنی حالت بهتر می‌شه.»

تایلور گفت: «خواب نمی‌تونه حال من رو بهتر کنه. مگر اینکه هیچ‌وقت بیدار نشم.»

ایگیل گفت: «نمی‌تونم این درد رو از بین ببرم، ولی می‌تونم کمک کنم.» و ملافه‌ی تخت پایینی را کنار زد. «اینجا دراز بکش، عزیزم.»
تایلور کفش‌هایش را درآورد، روی تخت خزید و به پشت دراز کشید.
ایگیل گفت: «حالا آرام باش.» دستش را روی سر تایلور گذاشت و آرام پالسی الکتریکی به او وارد کرد. تایلور اول لرزید، بعد بدنش آرام شد، نفس عمیقی کشید و در عرض چند لحظه به خواب رفت.
تارا آهسته گفت: «تو موهبت قشنگی داری.»
ایگیل گفت: «ممنون.»

چند لحظه همه ساکت بودند و فقط صدای مداوم سیستم تهویه‌ی هوای ژول، خُر خُر جک و ناله‌ی خسته و وهم‌آور کشتی می‌آمد. هرازگاهی کشتی مثل دری سنگین که روی لولاهای زنگ‌زده بچرخد، غمغز می‌کرد.
مک کینا پرسید: «این صدا هیچ‌وقت بند نمی‌آد؟»
اوستین از زمانی که سوار کشتی شده بودند برای اولین بار زبان باز کرد و گفت: «احتمالاً نه.»

دردی که در صدایش بود، مک کینا را ناراحت می‌کرد. مک کینا گفت: «راستی، یه کم درباره‌ی نکات جالب زیردریایی برام بگو.»
اوستین گفت: «ببخشید، خیلی حال و حوصله ندارم.»
مک کینا اخم کرد. «فکر می‌کنی توی چه عمقی هستیم؟»
اوستین آهسته نفسش را بیرون داد. «ژول می‌تونه تا صد و هشتاد متر زیر آب بره.»

«چی اون صدا رو تولید می‌کنه؟»
اوستین بینی‌اش را بالا کشید و بعد آهسته گفت: «توی عمق صد و هشتاد متری، فشار آب صد و بیست و هشت کیلوگرم بر متر مربعه. این یعنی فشار خیلی زیادی روی یه قوطی فشرده.»
«شنیده‌ام کل ثروت الجن توی این کشتیه.»